

نشست‌های علمی تخصصی پژوهشکده حج و زیارت

دفتر پژوهشکده خراسان رضوی (۳)

اعتبار سنجی آراء رجالی و حدیثی ابن تیمیه

نزد مسلمانان و وهابیت

ارائه دهنده:

حجت الاسلام والمسلمین سید حسن آل مجدّد شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اعتبارسنجی آراء رجالی و حدیثی
ابن تیمیه نزد مسلمانان و وهابیت

وبینار علمی

با حضور استاد ارجمند

حضرت حجت الاسلام والمسلمین سیدحسن آل مجدد شیرازی

لینک حضور در وبینار: www.aparat.com/hzrc/live

زمان: چهارشنبه ۲۴ دی ماه/۱۳۹۹ ساعت ۱۰:۰۰ صبح

ویاچه

تولید علم و پیشبرد آن منحصر در تدوین کتاب یا مقاله نیست، بلکه بسیاری از قدم‌های مؤثر در کرسی‌های آزاداندیشی و نظریه‌پردازی و نشست‌های علمی برداشته می‌شود؛ زیرا در این نشست‌ها دیدگاه‌های صاحب‌نظران مجال نقد و بررسی پیدا می‌کنند. بدین روی، پژوهش‌شکده حج و زیارت - همسو با اهداف پژوهشی تعیین شده و تولید آثار متعدد و متنوع در قالب کتاب، مقاله، نرم افزار و مانند آن - به برگزاری نشست‌های علمی با حضور نظریه‌پردازان و اندیشمندان عرصه حج و زیارت اقدام کرده است. در این نشست‌ها، که با حضور گروه‌ها و واحدهای علمی پژوهش‌شکده، همچون «بقیع پژوهی»، «فقه و حقوق»، «تاریخ و سیره»، «کلام و معارف»، «اخلاق و عرفان» و «مطالعات اجتماعی و راهبردی» برگزار شده، آخرین نظریه‌پردازی‌ها در موضوع «حج و زیارت» مطرح، و در حضور فرهیختگان حوزه و دانشگاه، روحانیان کاروان‌ها و نیز متخصصان رشته مزبور، بررسی و تحلیل شده است.

پژوهش‌شکده حج و زیارت ضمن قدردانی از نظریه‌پردازان، نقادان و شرکت‌کنندگان در

این نشست‌ها، مباحث یاد شده را در قالب کتابچه منتشر می‌کند، تا برای علاقه‌مندان و دانش‌پژوهان عرصه حج و زیارت قابل استفاده بوده و روزه‌ای برای اندیشه‌های نو و نظریه‌پردازی‌های جدید در این عرصه باشد. امید است این زحمات مقبول حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام قرار گیرد.

معاونت پژوهش

پژوهشکده حج و زیارت



مقدمه مخبری

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت تمام بزرگواران حاضر در وبینار «اعتبارسنجی آراء، رجالی و حدیثی ابن تیمیه نزد مسلمانان و وهابیت» عرض سلام و ادب و احترام دارم. در این وبینار در خدمت استاد ارجمند حضرت حجة الاسلام والمسلمین آل مجدّد شیرازی هستیم و از بیانات ارزنده ایشان استفاده کافی و وافعی خواهیم برد. پیش از آن، رئیس محترم «پژوهشکده حج و زیارت» عرض خیر مقدم خواهند داشت. این وبینار با همکاری «پژوهشکده حج و زیارت» و «مؤسسه آموزشی و پژوهشی مذاهب اسلامی» برگزار می‌شود. امیدواریم از این جلسه حظ کافی و وافعی ببرید. بر محمد و آل محمد صلوات.



سخنان دکتر ضیائی رئیس پژوهشکده حج و زیارت

بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. خدمت حجة الاسلام والمسلمين آل مجدد شيرازي خير مقدم عرض مي‌کنم و اميدوارم که از بيانات ایشان درباره موضوع مهم «اعتبارسنجی آراء رجالی و حدیثی ابن تیمیه نزد مسلمانان و وهابیت» بهره‌مند شويم.

چند سال پیش یک نشست بین‌المللی در شهر بوسای ترکیه برگزار شد که من در آن جلسه سخنران بودم. در آنجا با یکی از مترجمان آثار ابن تیمیه، به نام پروفسور یحیی ویچت، آشنا شدم. ایشان رئیس انجمن مسلمانان شمال آمریکا و مترجم آثار ابن سینا هم بود و اکتشافاتی در آثار ابن سینا داشت که در آن سمینار مطرح کرد.

من از ایشان پرسیدم: ابن تیمیه چه رویکردی دارد که این قدر در سال‌های اخیر، اقبال به آن زیاد شده است؟ ایشان معتقد بود که ابن تیمیه آراء جذابی دارد که حتی اروپاییان و فلاسفه جدید غرب هم به بررسی آراء و دیدگاه‌های او علاقه‌مند هستند.

سخن ایشان برای من عجیب بود، ولی بعدها که به تدریج جریانات افراطی رشد کرد،



فهمیدم که چه قدر ابن تیمیه و به ویژه ابن قیم جوزیه مورد توجه و اقبال محققان و اندیشمندان غرب هستند؛ البته نه برای تقویت اسلام، بلکه برای ضربه زدن به جبهه مقاومت و بخصوص تشیع. تاکنون تحقیقات زیادی، هم در آلمان و هم در انگلستان در دانشگاه «آکسفورد» و هم در «مرکز تحقیقات ملی پاریس» و هم در اسپانیا - و تا آنجا که من اطلاع دارم - و هم در پرینستون آمریکا، به ویژه در زمینه مسائل حقوقی (منظور از «مسائل حقوقی» همان jurisprudence یا فقه است) و دیدگاه‌های ابن تیمیه صورت گرفته است.

در یکی از گزارش‌هایی که از بنیاد آلمانی - اسرائیلی در آلمان منتشر شد، یکی از مسئولان آن بنیاد ابراز داشته بود که ابن قیم جوزیه از جمله پانصد شخصیت برتر جهان اسلام است و مهم است که ما بیشتر توانمان را برای مطالعه بر روی ابن قیم بگذاریم. بعدها متوجه شدم که ابن قیم از جهاتی نسبت به ابن تیمیه مهم‌تر است، علی‌رغم اینکه ابن قیم، هم شاگرد ابن تیمیه و هم معاصر او بوده است، ولی از این نظر که مقبول عام مذاهب اربعه اهل سنت و همچنین بسیاری از علمای متصوفه و حتی کسانی است که رویکرد معنوی به دین دارند، گرایش‌هایشان نسبت به ابن قیم بیش از ابن تیمیه است؛ به این اعتبار که ابن تیمیه در آرائش متشدّد و متعصّب بوده و درباره صوفیه و طرق مختلف،



مواضع سختی داشته. به همین علت، ابن قَیْم به عنوان جایگزین ابن تیمیه در کانون بحث اتاق‌های فکر آمریکا و اسرائیل قرار دارد و برای در دست گرفتن جریان‌ات افراطی و نفوذ در آن‌ها و در نهایت، تشکیل داعش یا جبهه‌ای در مقابل جبهه مقاومت، توانسته‌اند از این نوع تفکرات بهره‌برداری کنند.

از اینکه به «پژوهشکده حج و زیارت» تشریف آوردید، متشکریم و ان شاء الله از بیانات حضرت عالی استفاده خواهیم کرد و مجموعه این سخنان در کتابی منتشر خواهد شد. بر محمد و آل محمد صلوات.



سخنان حجة الاسلام و المسلمین آل مجد شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله حمد الشاکرین و صلی الله و سلم و بارک علی عبده و رسوله سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و رضی الله سبحانه و تعالی عن خیرة الصحب من الانصار و المهاجرین و من تبعهم باحسان.

همانگونه که فرمودند، عنوان این جلسه «اعتبارسنجی آراء حدیثی و رجالی ابن تیمیه از دیدگاه علمای مسلمان» است. پیش از ورود به اصل بحث، به صورت فهرستوار عرض کنم که - ان شاء الله - در سه بخش به ارائه مطالب خواهیم پرداخت:

در بخش اول، بحث درباره نظر برخی از علمای مسلمان و اهل حدیث درباره شیوه ابن تیمیه در برخورد با احادیث است؛ یعنی نقل علمای مسلمان که شهادت داده‌اند ابن تیمیه با احادیث چه برخوردی داشته و نسبت به احکامی که بر احادیث صادر می‌کرده چه روشی داشته است؟ از ابن حجر عسقلانی، امیرالمؤمنین در حدیث، از عبدالحی لکهنوی عالم بزرگ احناف و همچنین از ناصرالدین البانی، که مقبول جمهور سلفی‌ها و اهل حدیث معاصر است، نظراتی را که درباره ابن تیمیه دارند، خواهیم دید و با قضاوتشان



درباره ابن تیمیه در آراء و اقوال رجالی و حدیثی آشنا خواهیم شد.

در بخش دوم، کیفیت تعامل ابن تیمیه با راویان را بررسی خواهیم کرد؛ زیرا زمانی بحث در خصوص راویان است و زمانی در خصوص روایات. ابن تیمیه در برخورد با راویان، در بعضی جاها برخورد تساهلی و تسامحی دارد و در بعضی جاها، نسبت به برخی از راویان و محدثان برخورد سخت گیرانه دارد که نمونه‌هایی را عرض خواهیم کرد.

در بخش سوم، نمونه‌هایی از احکام و نقدهای غیرعلمی ابن تیمیه نسبت به برخی از احادیث را ارائه می‌دهیم؛ مانند احکامی که ایشان درباره روایات بیان کرده و احادیث و نقدهایی که نسبت به بعضی از احادیث داشته است. ما از این نمونه‌ها می‌توانیم به روش ابن تیمیه در برخورد با احادیث و در مجموع، جایگاه او در علم حدیث و اعتبار نظرات و احکامی که او درباره احادیث صادر کرده است، پی ببریم. او در برخی جاها به راحتی از کنار حدیث می‌گذرد، ولی در برخی احادیث، به‌ویژه احادیث فضایل و مناقب، سخت‌گیری کامل دارد. در کتاب *منهاج السنه* نمونه‌های فراوانی از این برخورد او را می‌توان یافت که - ان شاء الله - آنها را با نشانی ذکر خواهیم کرد.



معرفی ابن تیمیه

ابن تیمیه فقیه و مفسر بود و در برخی علوم دیگر هم مشارکت داشت. اما در اینجا، بحث این است که آیا ابن تیمیه جزو حفاظ و محدثان هم به حساب می‌آید؟ اگر به اواخر جلد آخر کتاب تذکرة الحفاظ ذهبی مراجعه کنید، می‌بینید که ترجمه ابن تیمیه و احوالش بیان شده است. او از شیوخ ذهبی است. ذهبی، که از محدثان و رجالیان به شمار می‌آید، یکی از مشایخ ابن تیمیه است. به این علت، نام او در تذکرة الحفاظ ذکر شده است. در زمان معاصر هم کتابی در چند جلد جمع آوری کرده‌اند و به نام شیخ الاسلام ابن تیمیه و جهوده فی الحدیث منتشر کرده‌اند تا جنبه حدیثی ابن تیمیه را برجسته کنند. البته این مطالب را از مجموع مصنفات و مؤلفات ابن تیمیه جمع آوری کرده‌اند. شخصی به نام عبدالرحمان بن عبدالجبار فریمایی این کتاب را گردآوری کرده که مجموع آراء ابن تیمیه است. بنابراین، عنوان «محدث» و «حافظ» به ابن تیمیه داده شده و به او «شیخ الاسلام» هم گفته شده است.

البته باید توجه داشت آن‌گونه که بعضی از بزرگان اهل سنت از جمله علاء الدین محمد بن محمد بخاری حنفی، از شاگردان بزرگ سعدالدین تفتازانی، می‌گوید - چون در این زمانه، به‌ویژه در بین سلفی‌ها معمول است که وقتی می‌گویند «شیخ الاسلام»،



انصراف به ابن تیمیه دارد - هر کس به ابن تیمیه «شیخ الاسلام» اطلاق کند به واسطه این اطلاق، کافر می‌شود. او معتقد بود: اسلام ابن تیمیه اسلام واقعی نیست و او هم «شیخ الاسلام» نیست. این مطلب را کوثری در پاورقی کتاب *لحد/الحداد*، که تألیف ابن فهد مکی است، نقل می‌کند.

شیوه برخورد ابن تیمیه با احادیث در سخنان علمای اهل سنت

۱. ابن حجر عسقلانی

بخش اول بحث ما درباره آراء و نظرات علمای اهل سنت درباره شیوه ابن تیمیه در برخورد با احادیث است. ابن حجر عسقلانی، که شخصیت معروف و مهمی در بین اهل سنت است و او را به عنوان آخرین امیرالمؤمنین در حدیث می‌خوانند - که عالی‌ترین مرتبه حدیثی است - صاحب کتاب *فتح الباری فی شرح صحیح بخاری* است.

ابن تیمیه کتابی دارد به نام *منهاج السنة النبویة*، که آن را در رد و نقد کتاب *منهاج الكرامة* مرحوم علامه حلی نگاشته است. علامه حلی این کتاب را در خصوص امامت تألیف کرده است. بسیاری از علما، از جمله ابن حجر اعتراف می‌کنند که بسیاری از احادیثی که مرحوم علامه حلی - البته ایشان از علامه حلی به «رافضی» تعبیر می‌کند



در مقام استدلال، استشهداد و احتجاج بیان کرده، بر حسب قواعد اهل سنت، صحیح و حسن است؛ اما ابن تیمیه آنها را یا ضعیف و یا موضوع دانسته است. این شهادتی است که ابن حجر در این باره می‌دهد.

ابن حجر در *لسان‌المیزان* دربارهٔ ابن تیمیه می‌نویسد: «لکنه ردّ فی رده»؛ یعنی ابن تیمیه در ردیه‌ای که بر رافضی نوشته، در آن ردیه رد کرده است «کثیراً من الاحادیث الجیاد»؛ بسیاری از احادیثی را که سند خوبی دارد. این اصطلاحی است بین اهل سنت که حدیث «جید» را اعم از صحیح و حسن می‌دانند. او می‌گوید: بسیاری از احادیثی که صحیح و حسن، و به تعبیر او «جید» است، «التي لم يستحضر حالة التصنيف مظانه»؛ در هنگام تألیف کتاب، به یاد نداشت که این روایت در کدام کتاب بوده و این روایات را تضعیف کرده است. هنگامی که او این ردیه را می‌نوشت، مستحضر نبود. او برای ابن تیمیه عذر می‌آورد که چرا این کار را کرده است؛ می‌گوید: او واسع الحفظ و محفوظاتش زیاد بود «لأنه كان لا تساعه في الحفظ يتكل على ما في صدره»؛^۱ و به حافظه‌اش اکتفا می‌کرد «و الإنسان عائد للنسيان»؛ و انسان هم فراموش می‌کند. این عذری است که ابن حجر می‌آورد.

۱. ابن حجر، *لسان‌المیزان*، ج ۶، ص ۳۱۹.

این کلام ابن حجر دو بخش دارد: در یک بخش اعتراف می‌کند که ابن تیمیه بسیاری از احادیثی را که جید، صحیح و حسن بوده رد کرده است. اما بخش دوم این است که چرا این کار را انجام داده است؟ او می‌گوید: چون اعتمادش به حافظه‌اش بوده و حافظه‌اش آن موقع یاری نمی‌کرده است.

بحث ما در بخش اول است برای اینکه ببینیم شخصیتی مثل ابن حجر اعتراف می‌کند که ابن تیمیه در حکم بر احادیث این گونه تند روی داشته است. پس معلوم می‌شود که چنین شخصی احکامی را که صادر می‌کند بر حسب تأنی و تأمل و دقت نیست.

اما این بخش دوم حرف ابن حجر که می‌گوید ایشان چون بر حافظه تکیه داشت و انسان معمولاً فراموش می‌کند، این عذری است که از دو جهت مقبول نیست: اولاً، اگر او واسع الحفظ است، چرا بسیاری از احادیثی را که معروف و مشهور است (مانند حدیث ثقلین، حدیث مدینه العلم، و حدیث طیر)، که صغار محدثان هم آنها را می‌دانند - چه برسد به کسی که در رتبه‌ی عالی حفظ است - فراموش کرده و نمی‌داند که در کتب معتبر آمده است؟ معلوم می‌شود که علت فراموشی او چیز دیگری بوده است. پس این عذر قابل قبول نیست. بله، اگر حدیث در یک جزء حدیثی مهجور و متروکی بود که در دسترس



نیست، می‌گفتیم؛ او غافل است؛ اما من نمونه‌هایی را ذکر خواهم کرد که خواهید دید احادیث معروف و مشهوری است. اینها چیزهایی نیست که از نظر ابن تیمیه مغفول مانده باشد. پس معلوم می‌شود که انکارش علت دیگری دارد.

شاهد عرضم این بود که براساس قسمت اول کلام ابن حجر، او قبول می‌کند که ابن تیمیه بسیاری از احادیثی را که جید و حسن و صحیح‌السند بوده رد کرده است.

۲. عبدالحی لکهنوی

شخصیت دوم عالم دیگری از اهل سنت است و او هم چنین نگاهی به روش و نقد ابن تیمیه دارد. عبدالحی لکهنوی (م ۳۰۴ق)، عالم بزرگ و پرتألیف احناف است و در مذهب احناف، او نوعی تجدید و آراء خاصی دارد. وی کتاب‌های زیادی دارد؛ از جمله: کتاب الرفع والتکمیل فی الجرح والتعدیل و کتاب الاجوبه الفاضله لالاسئلة العشرة الكاملة. عبدالحی لکهنوی می‌نویسد: «اعلم، أن هناك جمعاً من المحدثين»؛ بدان که عده‌ای از محدثان هستند که «لهم تعنت فی جرح الأحادیث»؛ در برخورد با احادیث، بسیار سختگیرند. اینها چگونه متعنت هستند؟ «بجرح رواتها»؛ زود به جرح راوی مبادرت می‌کنند و در نتیجه، «فیبادرون الی الحكم بوضع الحدیث»؛ زود حکم می‌کنند به اینکه حدیث، حدیث جعلی و کذب است «او ضعفه بوجود قدح - ولو یسیراً - فی راویه»؛ یا با اندک جرح خفیفی که



در راوی است روایت او را رد می‌کنند «او لمخالفته لحدیث آخر»؛^۱ یا چون این حدیث با حدیث دیگری معارضت و مخالفتی دارد، حکم می‌کنند که این حدیث جعلی است.

ایشان سپس نام عده‌ای را می‌برد؛ از جمله ابن جوزی و بعد می‌گوید: «الشیخ ابن تیمیه حزانى مؤلف المنهاج السنة»؛ ابن تیمیه حزانى هم یکی از این افراد متسرّع و متشدد در نقد حدیث است. این هم شهادت دوم از عبدالحی لکهنوی حنفی است

عبدالحی در کتاب دیگرش به نام الاجوبة الفاضلة همین مطلب را دارد. این شهادت دومی است که عبدالحی لکهنوی درباره ابن تیمیه دارد. او می‌گوید: «أنه جعل بعض الاحاديث الحسنة مكذوبة»؛ ابن تیمیه بعضی احادیث حسن را جعلی و کذب دانست؛ یعنی به جعلی بودن و کذب آنها حکم کرد، با اینکه حسن بودند. «و كثيراً من الاخبار الضعيفة موضوعة»؛ و بسیاری از احادیث ضعیف را جعلی قلمداد کرد «تبعاً لابن الجوزي»؛ و این کار را به تقلید از ابن جوزی انجام داد. این نکته مهمی است که در ادامه بحث - ان شاء الله - درباره اش بحث خواهم کرد.

ابن الجوزی کیست؟ و روش او چیست؟ بعداً توضیح خواهم داد. می‌خواهم این مطلب را استفاده کنم و شاهد بر نظری بگیرم که عرض خواهم کرد: چون ابن جوزی متشدد است و کتاب الموضوعات دارد که بسیاری از احادیثی که در آنجا آورده علما

۱. عبدالحی لکهنوی، الرفع و التکمیل فی الجرح و التعديل، ص ۳۲۰-۳۳۰



گفته‌اند صحیح و حسن و یا ضعیف قابل انجبار هستند موضوع و دروغ نیستند، ولی او چون اهل فن (اهل حدیث) نبوده آن احادیث را جعلی قلمداد کرده و به تبع او، ابن تیمیه هم این احادیث را رد کرده است.

این نکته مهم است و ما را به این مطلب می‌رساند که ابن تیمیه در این فن مقلد است، نه صاحب رأی. این ادعایی است که - ان شاء الله - اثبات خواهیم کرد. لکهنوی می‌گوید: «تبعاً لابن الجوزی»؛ ابن تیمیه به متابعت از ابن جوزی در دام تسرع و تشدد افتاده است؛ چون او متشدد بود. وی در ادامه می‌گوید: «بل ادعی فی کثیر من الموضوعة المختلف فی وضعها و الضعیفة المتفق علی ضعفها الاتّفاق علی وضعها و کذبها»؛ بلکه در بسیاری از احادیثی که در ساختگی بودنشان اختلاف است و احادیث ضعیفی که همه بر ضعفشان اتفاق دارند، ادعای اجماع بر جعلی و دروغ بودن آنها کرده است. اگر کسی به منهاج السنة مراجعه کند، می‌بیند که ابن تیمیه درباره این‌گونه احادیث به طور جزم و قطع ادعای اجماع و اتفاق می‌کند. پس اولاً، آیا احادیث جعلی است یا نه؟ این اول کلام است که در آن اختلاف نظر است. ایشان می‌گویند: به اجماع اهل علم، این احادیث جعلی است. اما این اجماع خلاف واقع است. ثانیاً، در احادیثی که ضعیف است ادعای اجماع می‌کند. اینها اشکالات عمده‌ای است که به تصریح عبدالحی لکهنوی در مبنا و در حکم بر احادیث وجود دارد.



۳. محمد ناصرالدین البانی

شاهد سوم البانی است. او معرّف همهٔ اهل سنّت است، چه سلفی و چه غیر آنها. کتاب‌های زیادی در حدیث دارد و به او «محدّث الاصل» اطلاق می‌شود. جایگاهش معلوم است. من دو نمونه از کلمات و شهاداتی را که البانی دربارهٔ ابن تیمیه دارد، بیان می‌کنم؛ چون او مقتدای البانی هم هست و به او ارادت دارد. اما با وجود این، گاهی بحث به جایی رسیده که او تحمّل نکرده و به ابن تیمیه حملهٔ علمی کرده و گفته که در اینجا انصاف به خرج نداده و از بحث علمی در حدیث خارج شده است.

یک نمونه در بحث از حدیث «انت ولیّ کل مؤمن بعدی» است. روایت را احمد بن حنبل در مسند از پیامبر ﷺ می‌آورد که در خطاب به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «انت ولیّ کل مؤمن بعدی». این حدیث سند معتبری دارد ولی ابن تیمیه حکم کرده که این حدیث جعلی است. البانی این حدیث را در سلسله احادیث صحیحش نقل می‌کند و بعد از اینکه این حدیث را بررسی می‌کند، می‌گوید: «فمن العجیب حقاً أن يتجرأ شيخ الإسلام»^۱؛ عجیب است که شیخ الاسلام (یعنی ابن تیمیه) جرئت پیدا کرده «علی انکار هذا الحدیث

۱. فمن العجیب حقاً ان يتجرأ شيخ الإسلام ابن تیمیه علی انکار هذا الحدیث و تكذیبه... فلا ادري بعد ذلك وجه تكذیبه للحدیث الا التسرع و المبالغة فی الرد علی الشیعه (البانی، سلسله احادیث الصحیحة و شیء من فقهها و فوائدها، ج ۵، ص ۲۶۴).



و تکذیبه فی منهاج السنة»؛ حدیثی را که چنین سند معتبری دارد در منهاج السنة انکار و تکذیب نموده است. ان شاء الله، سند این حدیث و کلمات علما را درباره آن بیان خواهیم کرد که گفته‌اند: بر این حدیث، هیچ مُغْمَز و مَطْعَن و جرح و نقدی وارد نیست و معتبر و صحیح و قابل قبول است. با وجود این، ابن تیمیه به وضع و کذبش حکم کرده است.

البانی که بررسی می‌کند، می‌بیند این حکم خلاف واقع است و این حدیث از نظر سند، رجال و روایت، صحیح است. بعد می‌گوید: «فلا ادری بعد ذلک وجه تکذیبه للحدیث»؛ هیچ وجهی برای حکم به جعل و تکذیب حدیث سراغ ندارم، «إلا التسرع»؛ مگر عجله کردن و بی دقتی و مراجعه نکردن «و المبالغة فی الردّ علی الشیعة»؛ و از بس که همتش بر این بوده است که تا می‌تواند شیعه و علامه حلی را رد کند. او با هر چه در توانش است، به حق یا باطل، درست یا نادرست، می‌خواهد سخنان علامه حلی را رد کند. پس معلوم می‌شود حرف‌هایش مبنای علمی ندارد. این یک گواهی از البانی نسبت به ابن تیمیه است.

نمونه بعدی درباره حدیث غدیر است. حدیث غدیر را بسیاری از اهل سنت متواتر می‌دانند؛ یعنی از آحاد هم بالاتر است. حدیث متواتر مفید قطع است؛ همان‌گونه که در علم حدیث بیان شده است. با وجود این، می‌بینیم ابن تیمیه می‌گوید: بخش اول حدیث غدیر محل اختلاف است. می‌گوید: بعضی‌ها آن را تضعیف کرده‌اند. بعد می‌گوید: اما



قسمت دوم «اللهم وال من والاه» قطعاً دروغ است. این ادعای ابن تیمیہ است درباره حدیثی که درباره اش ادعای تواتر شده است.

البانی در اینجا هم تحمّل نمی‌کند و این بحث را مطرح می‌نماید و در چندین صفحه این حدیث و سند آن را بررسی می‌کند و صحت آن را نشان می‌دهد. البانی می‌گوید: «کان الدافع لتحرير الكلام على الحديث»؛ علت اینکه من درباره حدیث زیاد صحبت کردم و اطالۀ کلام دادم و طرق آن را بررسی و صحت آن را اثبات نمودم این بود که «أُننى رأيت شيخ الإسلام ابن تيمية»؛ من دیدم شیخ الاسلام ابن تیمیہ «قد ضَعَفَ شطر الاول من الحديث»؛ قسمت اول حدیث (من كنت مولاہ، فهذا علی مولاہ) را ضعیف دانسته است. ببینید چه قدر فاصله است بین ادعای تواتر و بین تضعیف ایشان! «و اما الشطر الآخر، فرعم انه كذب»؛ قسمت دوم حدیث را هم گفته: قطعاً دروغ است. این ادعای ابن تیمیہ است که البانی از آن تعجب کرده و در نتیجه، طی چندین صفحه، درباره اثبات صحت این حدیث قلم‌فرسایی کرده است.^۱

۱. «اذا عرفت هذا فقد كان الدافع لتحرير الكلام على الحديث و بيان صحته أننى رأيت شيخ الإسلام ابن تيمية، قد ضعف شطر الاول من الحديث، و اما الشطر الاخر، فرعم انه كذب! و هذا من مبالغاته الناتجة فى تقديرى من تسرعه فى تضعيف الاحاديث قبل أن يجمع طرقها و يدقق النظر فيها» (البانى، سلسلة الاحاديث الصحيحة: ج ۴، ص ۳۴۴).

علت چیست که ابن تیمیه دست به چنین کاری می‌زند و بر حسب مبانی علمی بحث نمی‌کند؟ البانی می‌گوید: «و هذا من مبالغته الناتجة فی تقدیری من تسرّعه فی تضعیف الاحادیث قبل أن یجمع طرقها و یدقّق النظر فیها»؛ علتش این است که او در رد و تکذیب احادیث عجله می‌کرد؛ قبل از اینکه به طرقتش مراجعه کند، اسامی را بررسی نماید، حدیث را ببیند که به حد تواتر رسیده است یا نه، مستفیض است یا مشهور و قبل از اینکه دقت نظر کند با عجله، حکم به وضع می‌کرد.

این نشان می‌دهد که اعتبار سخنان ابن تیمیه در حکم بر احادیث چه قدر است. اینها شهاداتی است که علما درباره ابن تیمیه داده‌اند. اینها افراد مشهور و معروف و بزرگی هستند. بحث ما در قسمت اول درباره گواهی عده‌ای از بزرگان علمای اهل سنت در خصوص روش ابن تیمیه در برخورد با احادیث بود که آیا او مبناهای علمی داشته است، یا واقعاً در طرق احادیث عجله و بی‌دقتی کرده و آنها را جمع‌آوری ننموده چون شیعه به این حدیث استدلال می‌کند، چنین حکمی کرده است؟

نوع تعامل ابن تیمیه با راویان حدیث

قسمت دوم بحث در خصوص کیفیت تعامل ابن تیمیه با راویان حدیث است.

می‌خواهیم ببینیم ابن تیمیه نسبت به راویان و محدثان و ناقلان احادیث چه برخوردی داشته است؟ او در باب جرح و تعدیل راویان، و تضعیف و توثیق ناقلان چه نظری داشته است؟ او در این زمینه، در بخشی از - به اصطلاح - احکامی که بر برخی راویان صادر کرده تساهل و تسامح به خرج داده و در بخشی دیگر نسبت به برخی راویان سخت‌گیری زیادی نشان داده است تا بتواند حدیث آنها را رد کند؛ چون مقدمه رد حدیث، طعن و جرح راوی است. به همین علت، او، هم تساهل در راوی دارد و هم تشدد. هر دو نظر را دارد. از هر کدام یک نمونه‌ای عرض می‌کنم:

عبدالرحمان بن مالک بن مغول

برای نمونه، مطلبی از عامر شعبی نقل می‌کنم. ابن تیمیه در اوایل منهاج السنه در بحث تشبیه رافضه (یعنی شیعیان) به یهود این مطلب را آورده است که رافضه در عقاید و احکام و غیر اینها چه شباهت‌هایی با یهود دارند. بحث مفصلی کرده است او این سخن را به عامر شعبی، عالم معروف اهل سنت و تابعی معروف، نسبت می‌دهد. این سخن در کتاب‌های متعدد سلفی‌ها نقل شده و معروف است. ابن شاهین هم این سخن را آورده است.

وقتی به سند این نقل، که ابن تیمیه هم می‌آورد، مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم ناقل و



سند انحصاری او در نقل عامر شعبی شخصی است به نام عبدالرحمان بن مالک بن مغول سند دیگری هم ندارد. عبدالرحمان بن مالک بن مغول این سخن را از شعبی نقل می‌کند که رافضی‌ها در این امت، مانند یهودند، الخ. وقتی بررسی می‌کنیم، می‌بینیم این شخص بین اهل سنت کذاب است، نه یک فرد ضعیف، بلکه دروغ‌گوست. ضعف مراتبی دارد و دروغگو (کذاب) شدیدترین مرتبه جرح و تضعیف است. یا مثلاً، عقیلی در کتاب الضعفاء، از ابن مَعین، که امام اهل جرح و تعدیل است، درباره عبدالرحمان بن مالک بن مغول نقل می‌کند که «لیس بثقة»؛ این فرد ثقه نیست.^۱

ابوحاتم رازی می‌گوید: «متروک الحدیث»؛ حدیث او متروک است. احمد می‌گوید: «حرقتنا حدیثه منذ دهر»؛ احادیثی را که از او نوشته بودیم، سال‌هاست سوزانده‌ایم؛ چون بی اعتبار است. جوزجانی می‌گوید: «ضعیف الامر جدا»؛ روایت او بسیار ضعیف است. ببینید اینها ضعف‌های شدیدی است. حاکم به ابوسعید نقاش می‌گوید: «روی عن عبیدالله ابن عمر و الاعمش احادیث موضوعه»؛ او احادیث جعلی نقل می‌کرده است. ابوالنعم گفته است: او احادیث منکر نقل کرده است. دیگران گفته‌اند: «لا شیء»؛ این فرد در روایت و حدیث، اصلاً به حساب نمی‌آید. دیگران هم این شخص را تضعیف کرده‌اند. اینها

۱. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۸.

ضعف‌های شدیدی است که دربارهٔ او نقل شده است.

بنابراین او تضعیف شده است؛ چون روایات جعلی نقل می‌کند و کذاب است. وقتی می‌گویند: کسی حدیث جعل می‌کند و کذاب است، یعنی شدید الضعف است و این در مصطلح الحدیث با ضعیف حکمش فرق می‌کند. خفیف الضعف، ضعفش قابل انجبار است و روایتش پذیرفته می‌شود؛ اما شدید الضعف قابل انجبار نیست.

ابن تیمیه این مطالب را، یا ندیده - پس حق سخن گفتن ندارد - یا دیده و با وجود این، می‌گوید: عبدالرحمان بن مالک بن مَعُول ضعیف است^۱. ضعیف متبادر نزد علمای جرح و تعدیل، یعنی خفیف الضعف، درحالی‌که این راوی شدید الضعف است و در بالاترین مراتب ضعف قرار دارد. حتماً ابن تیمیه فرق بین این دو را می‌داند، اما تلبیس می‌کند و می‌گوید ضعیف است. چرا چنین می‌کند؟ چون این سخن دربارهٔ رافضه است و مسئله تشبیه رافضه است و هر طور شده، باید حکم به دروغ بودن و جعلی بودنش رد شود.

کسی که مطلع نباشد بین این دو فرق نمی‌گذارد. چرا او در برخورد با این راوی تساهل می‌کند؟ چون می‌خواهد رافضه را از همان اول بکوبد.

حال که بحث رافضه پیش آمد، عرض کنم روایاتی را اهل سنت از چندین طریق از

۱. رک: ابن تیمیه، منهاج السنّة، ج ۱، ص ۳۴-۵۷.



صحابه مانند ابن عباس و حتی از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «یکون فی آخرالزمان قوم ینبذون الرافضه.» این جزو اخبار غیبی آن حضرت است که در آخرالزمان گروهی ظاهر می‌شوند که به آنها «رافضه» می‌گویند. هر جا اینها را دیدید، بکشید «فانهم مشرکون»؛ زیرا آنان مشرک‌اند. اینها روایاتی است که نقل شده است. بر همین اساس است که می‌بینیم داعش و دیگر فرقه‌ها این احادیث را تکثیر کرده و اشاعه داده‌اند. این درحالی است که خود ابن تیمیه اقرار می‌کند که اصلاً این احادیث درست نیست؛ چون لفظ رافضه در زمان متأخر و در اواخر خلافت عبدالملک یا دیگران وضع شده است. بنابراین، بحث رافضه و احادیث رافضه متعلق به اواخر است.

این سخن شاهدهی بر آن است که اصلاً رافضه در آن زمان ظهوری نداشته است که عامر شعبی بخواهد رافضه را به یهود تشبیه کند. این خود قرینه‌ای است بر اینکه تشبیه یک چیز ساختگی و داستانی جعلی است. شاهد در این است که چون این مسئله در رد شیعه بوده، ابن تیمیه در برخورد با این راوی فقط می‌گوید: او ضعیف است. تسامح او در این گونه مسائل است؛ همان گونه که خواهیم گفت از کنار احادیثی که موافق با رأی و نظرش است (مانند تشبیه و تجسیم) به راحتی می‌گذرد. درحالی که بقیه علما گفته‌اند: این احادیث موضوع و منکر هستند؛ اما او اصلاً اینها را نمی‌گوید. او نوعی تساهل در



برخورد با راویانی دارد که با آنها سر و کار دارد و می‌خواهد مطلبشان را ثابت کند یا روایاتی که موافق رأی وی است. به عکس، نسبت به برخی از راویان بسیار سختگیر و مشدد است.

برای نمونه، در روایت نبوی است که حضرت فرمودند: «لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ»؛ یعنی کسی جز علی عليه السلام نمی‌تواند امور بعد از مرا بگذراند و تأدیه کند. ابن تیمیه این حدیث را می‌آورد و می‌گوید: «هذا من الكذب»؛^۱ این روایت از روایات دروغ است و به سخنان خطابی استشهاد می‌کند که می‌گوید: «هو شئ جاء به اهل الكوفة»؛ این روایتی است که اهل کوفه و شیعیان آن را ساخته‌اند و «عن زید بن یثیع»؛ این را از زید بن یثیع نقل کرده‌اند.

زید بن یثیع کیست؟ «هو متهم فی الروایة منسوب الی الرفض»؛ این شخص در روایت متهم است به راست‌گویی و رافضی بودن، درحالی‌که زید بن یثیع تابعی است و ابن حجر او را توثیق کرده و ابن حبان نامش را در ثقات آورده است.^۲ اما ابن تیمیه اصلاً به این مسائل نمی‌پردازد و فقط سخن خطابی را می‌آورد و در برخورد تشدد دارد؛ با اینکه این راوی توثیق شده است، چنین وانمود می‌کند که جز جرح چیزی ندارد؛ چون می‌خواهد



۱. ابن تیمیه، منهاج السنّة، ج ۵، ص ۶۳.

۲. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۰.

حدیث را رد کند. این برخورد، میزان صحیحی برای سنجش احوال راویان نیست. باید جرح و تعدیل را دید و قواعد را اعمال کرد که در جای خودش مقرر است. این یک نمونه که راوی ثقة است، ولی جرح او را مطرح می‌کند.

نمونه دیگر عَبَاد بن یعقوب رواجی شیعه و از شیوخ بخاری است. عده‌ای از مشایخ بخاری جزو شیعیان بوده‌اند. عَبَاد بن یعقوب رواجی حدیث «رَدَّ الشَّمْسُ» را روایت کرده، و یکی از طرق این حدیث است. ابن تیمیه او را جرح می‌کند و این حدیث را آن‌چنان تضعیف می‌نماید که گویی عَبَاد رواجی هیچ توثیقی ندارد.^۱

عَبَاد بن یعقوب رواجی چه کسی است؟ او کسی است که امام اهل حدیث، یعنی ابن خُزَیمه - اهل سنّت به ابن خُزَیمه «امام الاثمه» می‌گویند - درباره‌اش می‌گوید: «حَدَّثَنَا الثَّقَةُ فِي رِوَايَتِهِ»، او شهادت می‌دهد که عَبَاد بن یعقوب رواجی در روایتش ثقة است.^۲

آیا ابن تیمیه از سخن و توثیق امام الاثمه مطلع نبود. البته دیگران هم او را توثیق کرده‌اند. ابن خُزَیمه می‌گوید: «حَدَّثَنَا الثَّقَةُ فِي رِوَايَتِهِ، الْمَتَّهَمُ فِي دِينِهِ»، بله، از نظر او، دینش مشکل دارد: رافضی است. اما بحث ما این است که ثقة است یا نه؟ ثقة است؛

۱. ابن تیمیه، منهاج السنّة، ج ۸، ص ۱۸۷.

۲. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۴-۷۵.

اما ابن تیمیہ این را به نظر نمی‌آورد و به جرح او تمسک می‌کند. این نمونه‌ای از تشدد و سخت‌گیری او در برخورد با راویان روایات فضایل حضرت علی علیه السلام است.

نمونه دیگر حضرت رضا - علیه الصلاة والسلام - است. سخن ابن تیمیہ درباره امام رضا علیه السلام چیست؟ اهل سنت از حضرت رضا علیه السلام بسیار تمجید و تقدیر می‌کنند و ایشان را از بزرگان ائمه مسلمانان می‌دانند. اما سخن ابن تیمیہ را درباره حضرت رضا علیه السلام بشنوید. او، هم درباره حضرت رضا علیه السلام و هم ابوالصلت هروی، (عبدالسلام بن صالح)، که از آن حضرت روایت نقل می‌کند، چنین نظر می‌دهد؛ می‌گوید: «لم يأخذ عنه»؛ یعنی از امام رضا علیه السلام «احد من اهل العلم بالحديث شينا»؛ هیچ یک از علمای حدیث، حتی یک حدیث هم از امام رضا علیه السلام نقل نکرده است! پس چه افرادی و چه کسانی از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کردند؟ ادعای دومش این است که «و لا روی له حدیث فی الکتب الستة»؛ در کتب شش‌گانه اهل سنت یک حدیث هم از امام رضا علیه السلام نقل نشده است. پس چه کسانی از آن حضرت نقل می‌کردند؟ افراد دروغگو و ضعیف؛ «و إنما یروی له أبو الصلت الهروی و امثاله»؛ ابوالصلت هروی و امثال او. «یروون نسخا عن آباءه فیها من الاکاذیب...»؛ می‌گوید: نسخه‌هایی مثل صحیفه الرضا را از پدران‌ش نقل می‌کند که چه دروغ‌هایی در آن‌هاست! این هم ادعای سوم. این حال حضرت رضا علیه السلام و این وضعیتهش در کتب سته و این هم



راویان از حضرت. پس او سه ادعا کرد.^۱

اما نسبت به ادعای اول، ببینیم واقعاً ادعایی که او دارد ادعای علمی است یا خلافتش ثابت می‌شود؟

ابن حجر عسقلانی صاحب تهذیب/التهذیب است. شاید امروزه معتبرترین و مرجع اول در مراجعه به احوال راویان تهذیب التهذیب ابن حجر است؛ چون در بین رجال کتب سته و حتی دیگر راویان خصوصیات دارد. عبارت ابن حجر در تهذیب التهذیب در احوال امام رضا علیه السلام این است: «رووا عنه ائمة الحديث»، در حالی که ابن تیمیه گفت: «لم يأخذ عنه أحدٌ من أهل العلم بالحديث شيئاً». ابن تیمیه می‌گوید: حتی یک راوی از اهل علم حدیث هم از او نقل نکرده است. ابن حجر می‌گوید: بزرگان اهل حدیث (ائمة الحديث، نه افراد عادی) از او نقل کرده‌اند. مثل چه کسی؟ «روی عنه ائمة الحديث آدم بن أبياس».^۲ بروید ببینید او چه کسی است؟ جایگاهش در بین اهل سنت کجاست؟ «و نصر بن علی جهضمی و محمد بن رافع قشیری و غیرهم»، اینها بزرگان ائمة حدیثی اهل سنت هستند. چرا ابن تیمیه می‌گوید: احدی از اهل علم و حدیث از امام رضا علیه السلام چیزی نگفته‌اند؟ برای

۱. و لم يأخذ عنه - أي الرضا - أحدٌ من أهل العلم بالحديث شيئاً، ولاروی له حدیث فی الکتب الستة، و إنما یروی له أبوالمصلط الهروی و أمثاله نسخاً عن آبائه فیها من الأكاذیب. (ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴، ص ۶۰).
۲. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۳.

اینکه می‌خواهد آن حضرت را به‌طور غیر مستقیم تضعیف کند. چون نمی‌تواند مستقیم آن حضرت را تضعیف کند یا ایشان را تکذیب نماید؛ عبارتی می‌آورد که نتیجه‌اش این است که آن حضرت در روایات جایگاهی نداشته و احدی به ایشان اعتنا نمی‌نموده و از ایشان حدیث نقل نمی‌کرده است.

مطلب دوم این بود که گفت: «ولا روی له حدیث فی الکتب الستة»؛ هیچ یک از اصحاب کتب شش‌گانه حدیثی روایتی از امام رضا علیه السلام نقل نکرده است؛ یعنی او محجور و متروک بوده و اعتباری نداشته و از او حدیثی نیاورده‌اند. حدیث معروف «الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان» را، هم شیعه و هم اهل سنت روایت کرده‌اند و طرق متعددی دارد. سنن ابن ماجه به اعتراف ابن تیمیه از کتب سته است. این حدیث را ابن ماجه ۱ در سنن خود از طریق امام رضا علیه السلام از پیامبر نقل کرده که سندش هم صحیح است. اما او ادعا کرده که در کتب سته چنین حدیثی نیست، ولی این حدیث هست و صحیح السند هم هست.

اما ادعای سومش این بود که امثال اباصلت هروی و ضعفای نسخ دروغی چنین چیزهایی نقل می‌کنند؛ یعنی می‌خواهد راویان از حضرت (مثل اباصلت) را تضعیف کند.

۱. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵-۲۶.



سخن در این است که در روش ابن تیمیه، در برخورد با راویان احادیث تشدد وجود دارد. درست است که عبدالسلام بن صالح (یعنی اباصلت هروی) را بعضی به جهاتی تجریح کرده‌اند و به این جرح هم جواب داده شده، اما او در بین بزرگان اهل جرح و تعدیل، ثقة است.

ابن معین، که امام و اهل جرح و تعدیل است، درباره اباصلت می‌گوید: «ثقة صدوق الا انه يتشيع»؛ او قابل اعتماد و راستگوست؛ فقط تشیع دارد. همین ابن معین گفته است: «ما اعرفه بالكذب»^۱؛ او را به دروغ‌گویی نمی‌شناسم یعنی فردی قابل اعتماد و مطمئن است. و باز گفته است که «لیس مَمَّن یکذب»؛ اباصلت از کسانی نیست که بخواد در حدیث دروغ بگوید.

حاکم نیشابوری، صاحب مستدرک،^۲ می‌نویسد: «اباصلت ثقة مأمون» این شهادت بزرگان حدیثی و رجالی اهل سنت درباره اباصلت است. ذهبی، که به تشدد و سخت‌گیری در برخورد با راویان شیعه معروف است در میزان الاعتدال، که درباره ضعف‌هاست، تعبیرش درباره اباصلت این است: «عبدالسلام بن الصالح اباصلت الهروی الرجل الصالح الا انه

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷.

شیعی»^۱؛ او مردی نیک و صالح است؛ ولی شیعه و در عقایدش محکم و استوار است. این هم بحث ما در بخش دوم بود. دیدیم علاوه بر شهادت علمای بزرگ اهل سنت، مثل ابن حجر و لکهنوی و البانی، در دو نمونه هم تطبیقاً در برخورد با راویان دیدیم که ابن تیمیه در یک جا تساهل و تسامح می‌کند و به راحتی از کنار مسئله می‌گذرد و دربارهٔ راوی با اینکه شدید الضعف است، فقط وانمود می‌کند که ضعف خفیفی دارد، و در جای دیگر، نسبت به راویان فضایل و مناقب و آنچه مخالف رأی اوست تشدد و سخت‌گیری دارد و از تمام توثیقات راوی صرف‌نظر می‌کند.

این از دو حال خارج نیست: یا او این توثیقات را دیده و این حرف را زده و یا اصلاً اطلاعی نداشته است. در صورت اول، اگر دیده واقعاً این بی‌انصافی است و قواعد جرح و تعدیل را اعمال نکرده و یک طرفه رفته است، و اگر هم توثیقات را ندیده حق ندارد اظهار نظر کند. این همان تندروی است که علما شهادت داده‌اند به اینکه ابن تیمیه خیلی زود، بدون مراجعه، بدون تأمل، بدون جمع طرق و بدون وقوف بر کلمات علما، در مطلبی حکم صادر می‌کرده است.

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶.



احکام ابن تیمیه در خصوص بعضی احادیث

اما بخش سوم نمونه‌هایی از احکام و آرائی است که ابن تیمیه نسبت به بعضی احادیث صادر کرده که - به اصطلاح - مشتم نمونه خروار است. ما از اینها می‌توانیم پی ببریم که اصلاً روحیه و منهج و کیفیت تعامل و برخورد ابن تیمیه با روایات چه بوده است.

در اینجا، می‌توانیم بحث را به دو قسمت کنیم. ابن تیمیه در برخورد با روایات، در بعضی جاها متساهل و متسامح است و در بعضی جاها در برخورد با یک سنخ از روایات بسیار سختگیر و متشدد.

در قسم اول، می‌بینیم به راحتی از کنار بعضی روایات می‌گذرد یا - دست کم - اگر حدیث مشکلی هم دارد اشکال و ضعف آن حدیث را اظهار نمی‌کند؛ چون موافق رأی اوست. نمونه‌هایی را می‌توانیم ذکر کنیم؛ مثلاً حدیثی است به نام حدیث «اوعال»، کلمه «اوعال» جمع «وعل» یعنی: بزهای کوهی. اهل سنت در ذیل آیه شریفه ﴿وَجِئِلُ عَرَشِ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً﴾ (الحاقه: ۱۷) تفاسیری دارند که در سنن ترمذی و جاهای دیگر، مانند الدر المنثور سیوطی برخی از آنها آمده است. در روایتی از ابن عباس آمده که حاملان عرش بزهای کوهی هستند، نه ملائکه؛ بزهای کوهی که فاصله بین پا و سر آنها چند آسمان است. روایت مفصل است. این حدیث را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند که حضرت



فرمود: اوعال حاملان عرش هستند.

این حدیث درست است و در سنن ترمذی آمده؛ اما علما گفته‌اند: این حدیث منکر است، حدیث معروفی نیست، حدیث قابل قبولی نیست، متنش دارای نکارت است. ما باید توجه داشته باشیم که در پذیرش حدیث، تنها صحت سند و اعتبار آن کافی نیست، باید به متن هم توجه داشته باشیم. متن باید مطابق واقع باشد و تالی فاسد از آن لازم نیاید. به هر حال، او به اجمال حدیث اوعال را می‌آورد و از کنارش رد می‌شود، با اینکه در تألیفاتش متعزّض این بحث شده است. چون این حدیث موافق با رأی اوست آن را مسکوت می‌گذارد، درحالی‌که این حدیث منکر است و عبدالله بن صدیق غماری بحث مفصّلی دارد در بیان نکارت و اینکه حدیث مزبور اصلاً قابل اخذ نیست و اشکالات سندی و متنی دارد.

یا در احادیث دیگری، او قائل به جسمیت است و عرش خدا را هم جسم می‌داند و می‌گوید که این در روایات اهل سنّت است. اگر کتاب التوحید ابن خزیمه را ببینید توحید تجسیمی است. به قول فخر رازی، در ذیل آیه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ می‌گوید: ابن خزیمه کتاب التوحید را نوشته که سزاوار است کتاب «الشّرك» نام‌گذاری شود، نه کتاب «التوحید»؛ چون در آن، برای خدا دست و پا و چشم و رفت و آمد قائل شده و کاملاً تجسیمی است.



این، منهج و مبنای آنهاست، معتقدند که خدا دست دارد، پا دارد، راه می‌رود، صعود دارد، از عرش‌اش نزول دارد؛ منتها دست و پاهایش یلیق بذات جلاله است! دست، دست است؛ نگوید: نعت است، تأویل نیارید؛ چون تأویل و مجاز را قبول ندارند. به این می‌گویند: اثبات صفات. آنها اثباتی و اقراری هستند، اهل تأویل نیستند. بنابراین، می‌گویند: دست یعنی: دست. دست خدا چگونه است؟ «الکیف مجهول»؛ نمی‌دانیم چگونه است؛ ولی اثبات ید می‌شود «و السؤال عنه بدعة»؛ سؤال هم نکن که بدعت است.

بنابراین، چون ایشان چنین مبنایی در اثبات صفات و عدم تأویل دارد، روایاتی را که دست و پا برای خدا اثبات کرده است با تساهل می‌پذیرد.

یا - مثلاً - دربارهٔ عرش الهی می‌گوید: عرش یعنی آن کرسی و جایگاهی که حاکم سلطان بر آن می‌نشیند. ما کیفیت عرش را نمی‌دانیم، ولی می‌دانیم که خدا در یک سوم آخر شب، از عرش‌اش پایین می‌آید، به آسمان دنیا می‌آید و کسانی را که حاجتی دارند اجابت می‌کند.

در صحیح بخاری هم این روایت هست، اما افرادی مثل ابن حجر و اشاعره آن را تأویل می‌کنند. اما اینها قائل به نزول حقیقی و صعود حقیقی هستند؛ یعنی خداوند بذاته نازل می‌شود. اعتقاد ایشان چنین است. بنابراین، چنین روایاتی را می‌گیرند؛ چون مؤید



اعتقاد ایشان است.

حدیث عرش می‌گوید: خداوند از بس سنگین است، وقتی بر عرش می‌نشیند عرش و کرسی به ناله در می‌آیند و تحمل سنگینی ذات ربوبی را ندارند. اینها چون تأویل ندارند این قبیل احادیث را مطرح می‌کنند و رد می‌شوند.

حدیث دیگری است که اهل سنت همه گفته‌اند ضعیف و جعلی است، ولی ابن تیمیه آن را می‌آورد، بدون اینکه تذکر دهد که این حدیث جعلی است. منظور این است که هر چه را موافق با رأی و اعتقاداتش است می‌پذیرد و متعرض ضعفش نمی‌شود. در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم عمر!» خود اهل سنت می‌گویند: این حدیث جعلی است، اما ابن تیمیه این حدیث را در منهاج السنّة در رد و جواب بر علامه حلی می‌آورد،^۱ بدون اینکه بگوید این حدیث - مثلاً - ضعیف و موضوع است.



برخوردهای دوگانه ابن تیمیه با روایات

ابن تیمیه در برخورد با احادیث، در قسمت‌هایی تسامح و تساهل دارد و راحت از کنار آنها می‌گذرد و در مواردی نسبت به حدیث با اینکه صحیح و حسن و حتی گاهی

۱. ابن تیمیه، منهاج السنّة، ج ۶، ص ۵۵، ۶۹ و ج ۷، ص ۵۰۸ و ج ۸، ص ۳۰۳.

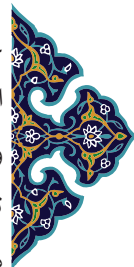
متواتر است بسیار سختگیر است. نمونه‌هایی را برای اثبات این مطلب عرض می‌کنم تا بر خوردهای دوگانه او، هم نسبت به راویان و هم نسبت به روایات معلوم شود. علمای متقدم، که نامشان را بردم و مطالبشان را نقل کردم، می‌گفتند: ابن تیمیه متسرّع در حکم است و روی قاعده و میزان و ضابطه بحث نمی‌کند. این مطلب را چندبار نقل کردم، حال می‌خواهم اثبات کنم:

چون بحث بر سخت‌گیری‌های ابن تیمیه در احادیث است، ابتدا مقدمه‌ای عرض می‌کنم: اگر خاطرتان باشد از قول عبدالحی لکهنوی گفتم که می‌گفت: ابن تیمیه احادیثی را رد کرده است «تبعاً لابن الجوزی». این نکته‌ای دارد که توضیح می‌دهم. ابن تیمیه مقلد ابن جوزی است. می‌خواهم عرض کنم احکامی که ابن تیمیه می‌گوید و اشتباهاتی که دارد یا به علت عجله او و مراجعه نکردن است یا تقلید از ابن جوزی و همین موجب شده اشتباهات در احکام و آراء، حدیثی ابن تیمیه زیاد باشد. بنابراین، بعضی از علمای اهل سنت، مثل محمّد زاهد کوثری، حنفی معروف، کتابی دارد به نام *التعقب الحثیث لما ینفیه ابن تیمیه من الحدیث*. وی احادیثی را که ابن تیمیه نفی و انکار کرده و گفته موضوع است آورده و جواب داده، که او اشتباه کرده و احکامی را که نسبت به احادیث داده صحیح نیست. علت آن هم - همان گونه که عرض کردم - یکی تسرّع است و دیگری تقلید. من



روی این نکته خیلی تأکید دارم؛ چون شواهد زیادی وجود دارد که ابن تیمیه خودش صاحب نظر و رأی نیست؛ ابن تیمیه مقلد است. غالباً مقلد ابن جوزی است. چون ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی جوزی بغدادی حنبلی (م. ۵۹۲) کتابی دارد به نام *الموضوعات*. او اول کسی است که احادیث موضوعه و دروغین را جمع آوری کرد. البته بر این کتاب ردیه‌ها و نقدهای زیادی نوشته شده است؛ مثل *اللاذلی المصنوعة سیوطی*. علما گفته‌اند که ابن الجوزی اهل حدیث نبوده، فقیه و واعظ بوده است، نه حدیث‌شناس. ایرادات و اشکالات بر او فراوان است؛ اما چون بحث ما در ابن جوزی و کتابش نیست وارد این بحث نمی‌شویم؛ ولی به هر حال، اشتباه در این کتاب زیاد است. ابن تیمیه بدون توجه، مقلدانه از او تبعیت کرده است. به همین علت است که معتقدند که ابن تیمیه مقلد است و صاحب رأی و نظر نیست، گرچه چند جلدی کتاب هم در وصفش نوشته‌اند؛ مانند شیخ الاسلام و جهوده فی علم الحدیث. اما همان کلماتی را که ایشان گفته جمع آوری کرده‌اند، نه اینکه او دارای منهج و مبنایی باشد.

ابن حجر درباره ابن جوزی می‌گوید: «حاطب اللیل»؛ ابن جوزی هیزم‌کش شبانه است؛ یعنی کسی که شبانه به هیزم‌کنشی می‌رود و چیزی را نمی‌بیند، و همه چیز از مار و افعی و خس و خاشاک و چوب را جمع می‌کند. می‌خواهد بگوید: او اهل تمیز نیست. وقتی



می‌خواهند بگویند: فلانی اهل تمیز و جداسازی بین روایات نیست، می‌گویند: «حاطب اللیل» است؛ یعنی کسی که در شب هیزم کنشی می‌کند و نمی‌بیند چه با خود می‌آورد. این تعبیر ابن حجر کافی است برای اینکه ما بدانیم ابن جوزی چه کسی است.

ابن جوزی این کتاب را نوشته و ابن تیمیه هم به آن مراجعه داشته و از کلمات او استفاده کرده و به همان اشتباهاتی دچار شده که او دچار شده بود. من یک نمونه را ذکر می‌کنم: ابن تیمیه گاهی نام ابن جوزی را می‌برد (صریح در تقلید) و گاهی هم نمی‌برد؛ مثلاً، یک عبارت در حدیث «سدّ الابواب» وجود دارد. ابن جوزی وقتی این حدیث را در موضوعات می‌آورد، می‌گوید: جعلی است و شیعه آن را وضع کرده است. عیناً همین حرف را ابن تیمیه در *منهاج السنّة* می‌آورد؛ یعنی همان مطلبی که ابن جوزی گفته با همین تصریحی که هست.

بنابراین، چون امام و مقتدایش در این مسائل ابن جوزی است، چنین حکم می‌کند. ابن حجر گفت که ابن تیمیه در ردّش بر علامه حلّی احادیث خوبی را که صحیح و حسن بوده رد کرده است. ابن حجر راست می‌گوید؛ چون امام فن است و متوجه است و این اشکال و نقد او وارد است. من چند نمونه را ذکر می‌کنم تا مطلب تثبیت شود که واقعاً ابن تیمیه بر خورد تشددی و سخت‌گیرانه نسبت به روایات داشته است، منتها روایات



مربوط به فضایل:

حدیث «ثقلین» معروف است و بیش از ۲۰ تن از صحابه آن را نقل کرده‌اند و بیش از حد تواتر است. این حدیث در صحیح مسلم آمده، منتها عبارت «عترتی اهل بیتی» را ندارد، ولی در آن آمده است که «و اهل بیتی اوصیکم الله فی اهل بیتی...». دو کتابی که اهل سنت بر آنها اجماع دارند یکی صحیح بخاری است و دیگری صحیح مسلم. نبوی و دیگران می‌گویند که اصح کتب بعد از قرآن نزد اهل سنت به اجماع، صحیح بخاری و صحیح مسلم است. با وجود اینکه حدیث مزبور در صحیح مسلم آمده، ولی ابن تیمیه چه حرفی درباره آن دارد؟ او حتی به نحو تشکیک آن را نقل می‌کند. درباره حدیث «ثقلین» می‌گوید: «والحدیث الذی فی مُسلم»؛ یعنی حدیث «ثقلین» «اذا کان النبی ﷺ قد قاله»؛ اگر پیامبر فرموده باشد! در هیچ حدیثی این حرف را نرده است، اما در اینجا تشکیک می‌کند، با اینکه حدیث در صحیح مسلم آمده است. درباره ذیل حدیث «و عترتی اهل بیتی و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض» هم می‌گوید: «فهذا رواه الترمذی»؛ این بخش حدیث را ترمذی در سنن آورده است. «فقد سئل عنه احمد بن حنبل فضعفه»؛ از احمد سؤال شد که آیا این حدیث با لفظ «عترتی اهل بیتی» صحیح است؟ احمد گفت: ضعیف است، «و ضعفه غیر واحد من اهل العلم و قالوا: لا یصح». تنها حکمی که درباره



حدیث «ثقلین» می‌آورد و نقلی که از علما دارد همین است. می‌گوید: از احمد درباره آن سؤال شد، گفت: ضعیف است و دیگر علمای اهل حدیث هم این حدیث را تضعیف کرده و گفته‌اند: «لا یصح». بنابراین، گویی شبهه اتفاق است بر اینکه این حدیث ضعیف است. ابن جوزی این‌گونه وانمود می‌کند و او هم به تبعیت، این را می‌گوید.

این در حالی است که ذهبی و نیز حاکم در مستدرک این حدیث را می‌آورند و بدان تصریح می‌کنند. ذهبی در تلخیص مستدرک در پاورقی و به تبعیت از حاکم گفته که حدیث صحیح است و حتی سمهودی صاحب جواهرالعقدین می‌گوید: «و فی الباب عن زیادة علی عشرین من الصحابة»؛ بیش از ۲۰ تن از صحابه حدیث ثقلین را به لفظ «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» نقل کرده‌اند. بنا بر بعضی از مبانی، این حدیث بیش از حد تواتر است؛ چون بعضی معتقدند که اگر حدیث نه تا ده طریق داشته باشد متواتر است. او می‌گوید: این حدیث بیش از بیست طریق از صحابه دارد؛ یعنی فوق تواتر است. با وجود این، ابن تیمیه می‌گوید: «ضعیف است و گفته‌اند صحیح نیست». این برخورد او با این حدیث است؛ یعنی گویی هیچ کس این را تصریح نکرده و تعدد طرق را ندیده است.

گفتم که یکی از معترضان بر ابن تیمیه در این زمینه، البانی است. البانی این حدیث را با همین لفظ «عترتی اهل بیتی» در صحیح الجامع الصغیر، که از کتاب‌های اوست، به



شماره‌های ۲۴۵۳، ۲۴۵۴، ۳۷۴۵، ۷۷۵۴ در چهار جا صحیح دانسته و گفته که این حدیث صحیح است و لفظ «عترتی اهل بیتی» را که ابن تیمیه گفته ضعیف است، صحیح نیست.

البانی در *سلسلة الاحادیث الضعیفة* هم در حدیث ۱۷۶۰ به این حدیث تصریح کرده است. بنابراین، بسیاری از متقدمان از معاصران این حدیث را با همین لفظ «عترتی اهل بیتی» صحیح می‌دانند، اما فقط ابن تیمیه آن را تضعیف می‌کند. این شیوه و برخورد او با حدیث تقلین است.

در حدیث «غدیر» عرض کردم که در بخش اولش، ادعای تواتر شده است و در بخش دوم هم افرادی مثل ذهبی می‌گویند: بنابر قول صحیح این زیادت مقبول و روایت معتبر است؛ اما ابن تیمیه می‌گفت: بخش اولش تضعیف شده و بخش دوم آن هم قطعاً دروغ است. گفتم که درباره حدیث «غدیر» یا ادعای تواتر شده یا ادعای صحت. بسیاری از علمای اهل سنت این مطلب را نقل کرده‌اند.

یکی دیگر از احادیثی که ابن تیمیه منکر شده حدیث «مواخات» است که پیامبر ﷺ بین مهاجرین و انصار برادری برقرار کردند. خود آن حضرت هم با امیرالمؤمنین ﷺ عقد برادری بستند و علت اینکه به ایشان «اخو رسول الله» گفته می‌شود همین است.



اعتبارسنجی آراء، رجالی و حدیثی ابن تیمیه نزد مسلمانان و وهابیت

در کتبی که دربارهٔ اصحاب پیامبر ﷺ و در احوال امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده این مطلب اثبات گردیده است؛ از جمله در الاستیعاب ولی ابن تیمیه آن را انکار می‌کند، با اینکه بقیه گفته‌اند: این موضوع ثابت و قطعی است.

حدیث «ردّ الشمس»، که معروف است و معجزه‌ای است که اتفاق افتاده، او حکم به جعلی بودن و انکار آن می‌کند، درحالی‌که دیگران می‌گویند: این روایت صحیح و ثابت است.

به حدیث «سدّ الابواب» هم اشاره کردم. یا حدیث «طیر»، که پیامبر ﷺ فرمودند: «اللهم ائتنی بأحبّ الخلق الیک» که حضرت علی علیه السلام آمد و شیعه و سنّی این را نقل کرده‌اند. ایشان می‌گویند: این حدیث جعلی است، درحالی‌که حتی افرادی مثل زهبی می‌گویند: من طرق این حدیث را جمع آوری کردم و دیدم که حدیثی است که اصل دارد و ثابت است، گرچه خود زهبی هم در کتاب‌های دیگرش قبلاً آن را انکار کرده بود؛ ولی بعدها گفت: وقتی طرق را جمع آوری کردم، دیدم این حدیث اصل دارد و جعلی نیست و به این تصریح کرد. یا حدیث «مدینة العلم» «انا مدینة العلم و علی بابها»، را، که حدیث معروفی است، انکار کرده است.

ابن حجر در توجیه انکار احادیث از سوی ابن تیمیه گفت که چون او بر حافظه‌اش



اعتماد دارد آن را انکار کرده و انسان معمولاً فراموش‌کار است. واقعاً این جواب قابل قبول است؟ آیا این احادیث می‌تواند از ذهن محدث دور باشد؟ اگر اینها را حفظ نداشته باشد دیگر به او «محدث» و «حافظ» نمی‌گویند.

یا حدیث «أقضانا علی» که در صحیح بخاری^۱ هم آمده است. از عمر نقل شده است که گفت: «علی أقضانا»^۲ او تمام این روایات را جعلی می‌داند. اینها روایات معروف و مشهوری است. اینکه چه کسی به آنها تصریح کرده، بحث مفصلی است که وارد نمی‌شوم. حدیث «انت ولی کل مؤمن» را هم قبلاً گفتیم که او انکار کرده است.

روایات زیادی در فضایل و مناقب امیرالمؤمنین - علیه الصلاة والسلام - به سندهای صحیح و حسن نقل شده و بسیاری مثل نسائی و دیگران این مطلب را از احمد حنبل نقل کرده‌اند که گفته است: برای هیچ یک از صحابه به اندازه امیرالمؤمنین علیه السلام روایات با اسانید صحیح و حسن نیامده است. بله، ممکن است چیزهایی در مناقب شیخین نقل شده باشد، که خود اهل سنت هم اعتراف دارند جعلی است، اما برای امیرالمؤمنین علیه السلام روایت‌های بسیاری به سندهای صحیح و حسن بر مبنای اهل سنت آمده است. این



۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۹.

۲. ابن حنبل، مسند احمد، ج ۳۵، ص ۱۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۳۴۴.

سخن معروف و مشهور احمد بن حنبل است.

ابن تیمیه در *منهاج السنّة* به صراحت می‌گوید: احمد اجلّ از این است که چنین دروغی بگوید! احمد این حرف را نرده است، در حالی که ما وقتی به *طبقات الحنابلة* ابن فراء مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم به طریق صحیح و معتبر عین این عبارت را آورده است. این عبارت ابن تیمیه در *منهاج السنّة* است: «احمد بن حنبل لم یقل»؛ احمد بن حنبل این حرف را نرده، «إنّه صحّ لعلی من الفضائل ما لم یصحّ لغيره»؛ احمد نگفته که امیرالمؤمنین علیه السلام فضایی دارد که دیگری ندارد. «بل احمد اجلّ من أن یقول مثل هذا الکذب»؛ احمد شأنش بالاتر است که چنین دروغی بگوید، «بل نقل عنه أنه قال: روی له ما لم یرو لغيره»؛ احمد گفته که روایات زیادی درباره علی آمده که برای دیگران نیامده و غالب اینها هم جعلی است و شیعیان و اهل کوفه اینها را جعل کرده‌اند. این فضیلتی نیست که برای کسی زیاد روایت نقل شده باشد، بحث در اعتبار است. اما احمد نگفته که این روایات صحیح است. احمد گفته است: روایات علی علیه السلام بیش از دیگران است، اما ممکن است بیشتر آنها جعلی باشد. این ادعای ابن تیمیه است.

باز هم تکرار می‌کند و می‌گوید: «قول من قال»؛ کسی که می‌گوید: «صحّ لعلی من

۱. ابن تیمیه، *منهاج السنّة*، ج ۷، ص ۳۷۴.

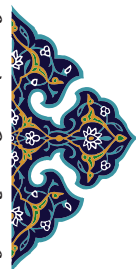
الفضائل ما لم یصحّ لغيره کذب لا یقولہ احمد و لا غیره من ائمة الحدیث»^۱؛ کسانی که می‌گویند برای علی علیه السلام، احادیثی به طریق صحیح ثابت است که برای دیگران ثابت نیست، این دروغی است که نه احمد می‌گوید نه هیچ یک از ائمة حدیث.

کافی است به کتاب طبقات الحنابلة^۲ ابن ابی یعلی حنبلی، که از بزرگان حنابله است، مراجعه کنیم. او در کتابش از محمد بن منصور طوسی نقل می‌کند: «سمعت احمد بن حنبل یقول ما روی فی فضائل احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بالاسانید الصحاح ما روی فی علی بن ابی طالب»؛ درباره هیچ یک از صحابه به اندازه علی بن ابی طالب احادیث با سند صحیح نقل نشده است. نگفت که فقط برای امیرالمؤمنین بیش از دیگران روایت هست که بگوییم بیشترش ضعیف است، می‌گوید: «بالاسانید الصحاح».

اینها ادعاهای ابن تیمیه است. این بحث درباره روات، روایات و در حکم بر آنها بود. نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که ابن تیمیه جایگاهی در حدیث و در رجال ندارد و شخصیت مطرحی نیست و احکام صادر شده توسط او هم، که در کتابی جمع‌آوری شده اصلاً نشانگر جایگاه علمی او نیست، نشانگر آن است که او یک مقلد بوده؛ مقلد ابن

۱. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۷۴.

۲. ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۰۶.



جوزی - که این خود بحث مفصلی دارد - وقتی اصل محل اشکال باشد، فرع هم اشکال دارد؛ هم ابن جوزی و هم کتابش، همان اشکالات را به طریق اولی دارند که محل بحث ما نیست. پس ابن تیمیه اولاً، مقلد است، چه تصریح کند، چه نکند. ثانیاً، او متسرّع و متحوّل در حکم بر احادیث است. علما به این مطلب تصریح کرده‌اند و هیچ یک از این مطالب، ادعایی نبوده و در نصوص علما ثابت شده که این دو ویژگی اوست.

پس کسی که مقلد باشد نمی‌تواند صاحب‌نظر باشد. کسی که متسرّع است حکمش اعتباری ندارد؛ چون بر حسب موازین رفتار نمی‌کند. در رجال و در احادیث فتوا به حکم ندارد. اگر به کسی «محدّث» گفته می‌شود، اعم است. محدّث یعنی کسی که راوی است. محدّث ممکن است در درجه عالی یا درجه نازل باشد. محدّث ثقه داریم، غیر ثقه هم داریم. «محدّث» یعنی کسی که حدیث نقل می‌کند. اما اینکه آیا در آن علم و در آن فن مقبول همه است یا نه، به مراتب محدثان برمی‌گردد. محدثان مراتبی دارند؛ اما اینکه آیا مقبول هستند یا نه، صاحب‌مبنا و منهج هستند یا نه، اینها بحث‌هایی است که در ابن تیمیه این قابلیت‌ها را ندیدیم. تقلید او را دیدیم و تسرّعی را که علما به آن شهادت دادند. برای اثبات این مطلب هم نمونه‌هایی را به صورت گذرا عرض کردم.



سخنان دکتر ضیائی

از بیانات عالمانه و دقیق حضرت عالی در رابطه با اعتبارسنجی روایات و آنچه را ابن تیمیه در آثارش نقل کرده خیلی ممنون هستیم. شما به دو مطلب مهم اشاره کردید: یکی تسرع در قضاوت بود و دیگری تقلید. تسرع - همان گونه که فرمودید - کاملاً مستند است، هرچند من در جنبه تقلید خیلی موافق نیستم که او یک مقلد صرف ابن جوزی باشد. او به علت تسرع، اشکالاتی در بحث‌های حدیثی دارد، ولی اینکه او مقلد صرف باشد من موافق نیستم.

نقش تعصب در صدور آراء ابن تیمیه

اما نکته سومی که باید اضافه کرد بحث تعصب است که در کار او بسیار مؤثر بوده است. در انتخاب روایات، در نقد آنها و در فتاوایی که او صادر کرده، تعصب نقش اساسی داشته است. شاید از بعد جامعه‌شناختی و تاریخی هم احاطه شدن ابن تیمیه با غلات شیعه در منطقه‌ای در شمال شامات و انحرافات زیادی که در غلات شیعه می‌دیده، مثل نصیریه، بکتاشیه - بکتاشی‌ها در جنوب ترکیه و همسایگی شمال سوریه‌اند - در روز و اسماعیلیه و اقوال و روایات عجیب و غریب اینها نسبت به تشیع و امام علی علیه السلام، در نظرات و احکام ابن



تیمیه اثر گذاشته است. دربارهٔ ابن جوزی - اگر دقت کنید - این نوع ورود به مباحث غلات شیعه را در آثار او نمی‌بینید. از اینجا معلوم می‌شود که ابن تیمیه خیلی درگیر بحث غلات شیعه بوده است و این می‌تواند یکی از انگیزه‌هایش در مقابله با تفکرات شیعی باشد.

نگاه انتقادی سلفی‌های معاصر به ابن تیمیه

نکتهٔ دیگر اینکه سلفی‌ها در حال حاضر، به ویژه در مجمع فقهی مکه و جدّه، نسبت به ابن تیمیه نگاه انتقادی دارند. چنین نیست که وهابی‌ها آراء ابن تیمیه را به طور کامل بپذیرند. در فتاوایی هم که اخیراً در مجمع فقهی متعلق به «الرابطه» منتشر شده، اعضای عضو سلفی و عربستان، نقدهای جدّی به ابن تیمیه کرده‌اند.

گفتمان علمی؛ راهکار رفع سوء تفاهم‌ها

مطلبی که بیست سال قبل در تعلیقات شمس‌الدین سخاوی بر کتاب *لسان‌المیزان* در توصیف و ترجمه حسن بن یوسف حلّی می‌دیدم، این بود که ابن حجر در آنجا توصیف خوبی از علامه حلّی داشت و سعی کرده بود گزارشی از آثار و خدمات ایشان بیان کند، هرچند او با علامه حلّی زاویه صددرصد مخالف دارد؛ ولی در تعلیقات سخاوی



چیزی آمده بود که بعدها دیگر آن را ندیدم که ممکن است حذف شده باشد و خواستم از حضرت عالی سؤال کنم:

سخاوی نقل می‌کند که ابن تیمیه در حین طواف حرم می‌بیند عده‌ای از علما به شکل هیأت علمای شیعه اطراف کسی را گرفته‌اند. او علاقه‌مند می‌شود که برود و سؤال کند که او کیست؟ می‌رود و سؤال می‌کند: «من انت؟» علامه حلی می‌فهمد که او چه کسی است. پاسخ می‌دهد: «انا الذی سمیتنی ابن منجس». سخاوی نقل می‌کند که ابن تیمیه دست علامه را می‌گیرد و می‌گوید: بیا از جمع جدا شویم. آنها با هم دوستانه می‌روند و مذاکرات علمی می‌کنند. این نشان می‌دهد که - به هر حال - گفت‌وگو در حوزه نقد، اگر رودررو باشد بسیاری از سوء تفاهم‌ها را برطرف می‌کند.



اهل سنت و نفی تجسیم از خدا

در ارزیابی، حضرت عالی به کتب سته اهل سنت اشاره کردید. صحیح بخاری در درجه اول قرار دارد، سپس صحیح مسلم است، بعد مسند احمد است و در مرتبه چهارم سنن نسائی است، بعد سنن ابن ماجه و در نهایت، سنن ترمذی. سنن ترمذی را جزو کتب سته می‌شمارند، ولی از نظر اعتبار، جزو آخرین کتاب‌هاست.

در رابطه با تجسیم، ابن تیمیه مبنایش مبنای مالک بن انس است که در بحث «ثم استوی علی العرش» (یونس: ۳) اعتقاد دارد ما مفاهیمی را که در وحی و در روایات از لسان پیامبر اکرم ﷺ است، می‌فهمیم؛ چون نمی‌توانیم در معنای صفات الهی توقف یا تعطیل کنیم. ما معانی این صفات را می‌شناسیم که «استوا» یعنی چی؟ «عرش» یعنی چه؟ چون کلام وحی باید مفهوم باشد. از سوی دیگر، به دلایل کلامی خودشان قائل به تأویل هم نیستند.

مالک بن انس می‌گوید: ما از «استوی علی العرش» مفاهیمی در ذهنمان شکل می‌گیرد، ولی آیا این مفهوم مثل فهم انسانی ما از عرش و کرسی است؟ او می‌گوید: خیر، آن چیز دیگری است؛ آن چیزی است که در ابعاد الهی، در عالم روحانی، تعبیر دیگری دارد. از یک سو قبول می‌کند که این مفاهیم قابل فهم ماست و در صفات، قائل به تعطیل نیست، و از سوی دیگر، می‌گوید: بلا کیف و بلا تشبیه و بلا تجسیم است. اعتقاد آنها این گونه است. ابن تیمیه هم در آثارش به این قضیه اشاره می‌کند و تجسیم را نفی می‌کند، نه اینکه افتخار کند که از مجسمه است. همه اینها اهل تجسیم را رد می‌کنند و حتی به هشام بن حکم تهمت تجسیم زدند، علی‌رغم اینکه هشام از این تهمت مبرا بود.



ملاک تواتر در نقل روایات

در رابطه با تواتر، فرمودید که اگر روایت از ده طریق نقل شود، متواتر است. حضرت عالی بهتر می‌دانید که تواتر باید در طبقات مختلف تکرار شود؛ یعنی اگر در عصر پیامبر اکرم ﷺ حدیثی نقل شده و در دوره‌های بعدی نقل نشده باشد از تواتر می‌افتد یا اگر در دوره‌های بعدی مشهور باشد روایت در لسان محدثان جزو مسلمات محسوب شود ولی هرچه به زمان پیامبر اکرم ﷺ نزدیک‌تر می‌شویم این طبقه کوچک‌تر می‌شود تا به تعداد کمی از طرق متصل می‌گردد و از شرایط تواتر بیرون می‌رود که بحثش در این است که برای آنکه احتمال تواتر بر کذب نباشد باید به تعدادی باشد. تعداد باید ده تا باشد معلوم نیست؛ شاید به تعداد بیشتری احتیاج باشد. اگر حادثه مهمی اتفاق افتاده باشد (مثل قضیه غدیر خم) قاعدتاً به ده تا روایت و به ده تا طریق نمی‌توان اکتفا کرد و باید از طرق زیادی نقل شده باشد. البته مرحوم آیه الله مرعشی نجفی و مرحوم امینی صاحب الغدیر طرق گوناگونی را بیان کرده و تواتر این قضیه را به اثبات رسانده‌اند.

من این چند نکته را به عنوان سؤال و بیان اشکال خدمت حضرت عالی عرض کردم.



استاد آل مجدّد شیرازی

تعصب ابن تیمیه

به تعصّب ابن تیمیه، که در نظراتش دخیل است، اشاره داشتم. ولی نخواستم بگویم او متعصّب است و اصلاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بیانی دارد. حال که بحث به اینجا رسید خوب است دیگران بدانند که او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام تعصّب دارد. ابن حجر در الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة^۱ از ابن تیمیه نقل می‌کند - البته ابن حجر نسبت به ابن تیمیه احترام قائل است و از او به «شیخ الاسلام» یاد می‌کند - که گفت: «انّ علیاً اخطا فی سبعة عشر شیئاً ثم خالف نصّ الكتاب». این نظر ابن تیمیه است. اینکه ابن تیمیه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام چه دیدگاهی دارد بحث مفصّلی است. او معتقد بود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در هفده فتوا خطا دارد که مخالف نصّ قرآن است. این مسئله‌ای است که از روی تعصّب مطرح کرده است، ولی ما به اشاره از آن گذشتیم. البته تعصّب او بالاتر از این است. او حتی گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام را تنقیص کرده

۱. ابن حجر، الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۵.

است! ابن حجر در *لسان المیزان*^۱ می نویسد: «وكم من مبالغة لتوهين كلام الرافضي»، چه بسیار تندروی ها برای توهین و تضعیف کلام علامه حلی دارد که «آدته احياناً الى تنقيص على - رضی الله عنه - حد را از علامه و تضعیف و توهین او گذرانده و کار را به جایی رسانده که خود حضرت علی علیه السلام را جرح و تنقیص کرده است! و این خود بحث مفصلی است که در این زمینه وجود دارد.

قطعاً تعصب ابن تیمیه در برابر روایات صحیح و حسن دخیل است. او در دو جای منهاج السنة - آن گونه که من دیدم - از ابن حزم ناصبی نقل می کند: «لا يصح في علي...»؛ درباره علی علیه السلام جز سه تا حدیث در فضیلت و منقبت، هیچ چیزی ثابت نیست و بقیه همه دروغ است. ابن تیمیه این سخن ابن حزم را دوبار در *منهاج السنة* می آورد و هیچ نقدی بر آن ذکر نمی کند؛ نقل و سپس تقریر می کند. پس ابن تیمیه آنچه را موافق با رأی خودش بود، می پذیرفت و مسامحه می کرد، و آنچه را موافق با رأیش نبود، رد می کرد.

نسبت به مطلب تقلید از ابن جوزی عرض کردم، چه تصریح کند و چه نکند مقلد است. این مطلب را علمای قبل از ما هم به دست آورده اند. من به عبارتی از لکهنوی در اجوبة الفاضله اشاره کردم: «أنه جعل بعض الاحاديث الحسنة مكذوبة و كثيراً من الأخبار

۱. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

الضعيفة موضوعة تبعاً لابن الجوزي وغيره». او نه فقط مقلد و تابع ابن جوزی بود، بلکه چشم بسته از او و دیگران تبعیت می‌کرد. این تبعیت بعید است از کسی باشد که خودش مجتهد در فهم است. اینها ابن تیمیه را تابع ابن جوزی می‌دانند، وگرنه چنانچه خودش محققانه وارد بحث می‌شد حرفی را که ابن جوزی و دیگران می‌گویند، نمی‌گفت قطعاً به نتیجه درست می‌رسید. این کاشف از تقلید اوست.

نمونه صریح عرض کردم: او گاهی نام می‌برد، گاهی نمی‌برد. در خصوص حدیث «سدّ الابواب»، این عبارت ابن جوزی است: «فان هذا ممّا وضعته الشيعة على طريق المقابلة». مقصود از «مقابله» حدیث «خوخه» ابوبکر است. اهل سنت می‌گویند: پیامبر ﷺ فرمودند: «سدّوا كلّ خوخة في المسجد الأ خوخة ابى بكر»^۱ او می‌گوید: شیعیان آمدند حدیث «سدّ الابواب» را برای مقابله با حدیث «خوخه» جعل کردند. این عین عبارت اوست.

ابن تیمیه در حدیث «سدّ الابواب» می‌گوید: «هذه الاحاديث» (یعنی حدیث سدّ الابواب) «كلّها من وضع الرافضة»، همان شیعه‌ای که ابن جوزی گفت: «قابلوا بها»؛ یعنی همان مقابله‌ای که او گفت: «قابلوا بها الحديث المتفق على صحته في سدّوا الابواب الا باب ابى بكر». این شهادت علماست و این هم نقل و شاهد دیگری در تقلید و تبعیت او.

۱. ابن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۱، ص ۳۹۶.

در حدیث «مدینة العلم» (انما مدینة العلم و علی بابها) تعبیر ابن تیمیه این است: «انما مدینة العلم و علی بابها اضعف و اوهی»؛ یعنی این از آن احادیث قوی، ضعیف تر و سست تر است. «ولهذا انما یعد فی الموضوعات»؛ به همین علت، ما این را جزو احادیث جعلی می دانیم، «و ان رواه الترمذی»؛ گرچه ترمذی هم آن را در سنن نقل کرده باشد؛ سنن ترمذی که از کتب سته است «و ذکره ابن الجوزی و بین أن سائر طرقه موضوعه»؛ این اثبات اجمالی تقلید او. وارد تفصیل نمی شویم.

مراتب کتب سته اهل سنت

اینکه گفتید: سنن ترمذی در مراتب پایین است، در رأس همه، صحیحین است و بعضی از بزرگان اهل سنت بعد از صحیحین، سنن ترمذی را قبول دارند. این هم به علت انواع علوم حدیثی است که در آن وجود دارد و در کتاب های دیگر نیست. قریب شش، هفت نوع از علوم حدیث در آن است. ابن رُشید می گوید: «فیه جرح و تعدیل، فیه متابعات الثواهد فیه احکام فقهی»، در آن تذکر داده که هر شخص از صحابه است یا نه، یا در خصوص اتصال و انقطاع سند تذکر داده که اینها در دیگر کتب نیست. بنابراین، بعضی سنن ترمذی را بعد از صحیحین قرار داده اند. اما جایگاه سنن ابن ماجه را درست گفتید.

نسائی (م ۳۰۳) از نظر وفاتی پایین تر است؛ یعنی آخر کتاب سته قرار دارد. آنها متقدّم هستند. ابن ماجه متوفای ۲۷۰ - ۲۷۱ است و کتاب او بین کتب سته قرار دارد. قبلاً کتب خمسه بود، ششمی را بعضی از علمای اهل سنت الموطأ مالک قرار می دادند و بعضی سنن دارمی که استاد بخاری بود تا اینکه ابن طاهر مقدسی در شروط الائمة الستة - قبلاً ائمة الخمسة بود و ابوبکر الحازمی شروط الائمة الخمسة را نوشته بود - ششمی را ابن ماجه قرار داد و از آن زمان تا به امروز این تلقی به قبول شده است. پس از نظر درجه اعتبار، ابن ماجه از همه پایین تر است، البته این از نظر اعتبار پایین تر است، نه اینکه یعنی کتاب کلا بی اعتبار باشد. بنابراین، گفتند: در سنن ابن ماجه حدیث صحیح هست، حدیث حسن هست، حدیث ضعیف هست، بعضی موضوعات هم هست. شاهد ما در حدیث «الایمان معرفة بالقلب» بود که گفتیم: با سند صحیح آمده است.

علاوه بر جامع ترمذی، وی در آخر سنن ترمذی - ترمذی کتاب العلیل دارد که به علل صغیر معروف است - می نویسد: این کتاب را که نوشتیم، بر علمای عراق و خراسان و حجاز عرضه کردم. بر همه روایاتش متفق شدند، مگر دو حدیث، که از آنها اشکال گرفتند؛ از جمله حدیث «انا مدینة العلم» بود. در سنن ترمذی «انا دار الحکمة و علی بابها» ثبت شده است، منتها چون این حدیث به دو، سه لفظ نقل شده است، می گویند: حدیث «انا مدینة العلم».



بنابراین، غیر از دو حدیثی که یکی حدیث جمع بین الصلاتین در حضر است و دیگری هم قتل شارب خمر در نوبت چهارم بعد از سه بار - که گفتند: به این دو حدیث عمل نمی‌کنیم - بقیه را قبول کردند. جالب این است که خود ابن تیمیه در جاهای دیگر منهای السنّة وقتی به کتاب سنن ترمذی می‌رسد، به آن می‌گوید: «جوامع الاسلام» یا «دواوین الاسلام»، اما اینجا به این حدیث که می‌رسد، می‌گوید: این حدیث جعلی است، گرچه ترمذی بخواهد نقل کند. ذهبی در تذکرة الحفاظ از ترمذی نقل می‌کند که گفته است: هر کس این جامع - در اصطلاح، فرق است بین «جامع» و «سنن» و چون هر دو جهت در ترمذی هست به کتاب او هم «جامع» می‌گویند و هم «سنن» - در خانه‌اش باشد «فکأنما فی بیته نبی یتکلم»؛ یعنی بی نیاز است و کتاب او چنین جایگاهی دارد. ولی با وجود این، ابن تیمیه در این حدیث تشکیک می‌کند. بالاتر از این، مگر در روایت مسلم تشکیک نکرد؟ گفت: این حدیث مسلم که «تلقته الامة بالقبول» و مشهور بین اهل سنت است و در کتاب بخاری هم هست، ولی «اذا کان نبی قاله»! مگر می‌شود حدیثی که مشکوک است و ثابت نیست در صحیح بیاید؟ شرط صحیح ثبوت است. اینها برخوردهای ابن تیمیه است، هم با صحیح مسلم و هم با سنن ترمذی.



اعتقاد به تجسیم در اهل سنّت

در خصوص نفی تجسیم، علما در جای خودش بحث کرده‌اند و می‌گویند: «له ید، له رجل، بلا کیف ولا تمثیل»، بحث مفصل است؛ گفته‌اند: این قید «لایسمن ولا یغنی من جوع» است و این نافی جسمیت نیست که البته بحث‌های کلامی دارد و وارد نمی‌شویم. اما این فقط برای فرار از تجسیم صریح است، می‌گوید: خدا دست دارد. «ید» نباید به نعمت و قدرت و مانند اینها تعبیر شود. دست دست است، اما کیفیت‌اش مجهول است. بنابراین، می‌گوییم: «بلا کیف»، بن باز همیشه در صحبت‌اش می‌گوید: «له ید و رجل یلیق بذات جلاله»، خدا جلوس دارد، الرحمن است «جالس بذاته علی العرش» و الخ؛ یعنی جلوس بذات... اینها محل بحث است. اما علما گفته‌اند: این قید «بلا تمثیل و لا تشبیه» اینها را از تجسیم بیرون نمی‌آورد. البته اگر گفتیم آنها مُجَسِّم هستند معنایش این نیست که بخواهیم احکام مجسّم را هم بر آنها بار کنیم. قضیه مثل نواصب است که نصب هم مراتبی دارد. آن ناصبی که در فقه گفته‌اند کافر است و نجس، بر تمام مراتب نصب صدق نمی‌کند.

شرط تواتر در اهل سنّت

اما در خصوص تواتر که فرمودید، بله، شرط تواتر این است که در جمیع طبقات



باشد. من در حدیثی که عرض کردم، گفتیم: علمای حدیثی اهل سنت این را در کتب متواترات آورده‌اند، مثل سیوطی در الأزهار المتناثرة فی الاحادیث المتواترة یا در تلخیص آن و همچنین کتانی در نظم المتناثر من الحدیث المتواتر و نیز دیگران. آنها ادعای تواتر کرده‌اند. از سمهودی هم نقل شده است که گفت: نقل بیش از بیست تن فقط از صحابه شرط تواتر است؛ یعنی در طبقه اول. تابعان هم همین‌طور. اینکه گفتند: در طبقات بعد هم متواتر است طرق را در تمام طبقات لحاظ کرده‌اند و این عملاً در خارج هم اثبات شده است؛ یعنی روایاتی را استخراج کرده‌اند که به نقل از طرق اهل سنت است؛ یعنی طبقات تابعان تابعان و هکذا تا زمان تدوین کتب و ثابت شده که تواتر است.

یک بحث می‌ماند و آن ملاک در تواتر، حصول علم و قطع است. این محل بحث است که «هل یشرط فی التواتر عدد خاص ام لا؟» بعضی مثل ابن حزم قائلند به اینکه باید از ۴ تن به بالا باشند تا حدیث متواتر گردد. این قول بین افراط و تفریط است. بعضی هم گفته‌اند: عدد اهل بطن. بعضی هم قیاس کرده و «اثنی عشر نقیبا» (مأده: ۱۲) را ملاک دانسته و گفته‌اند: دوازده تا چهل تن. اینها استحضانات است.

آنچه علما و محققان فریقین، چه شهید در بین شیعیان و چه دیگران گفته‌اند این است که ملاک حصول تواتر حصول قطع و علم برای سامع است و بنابراین، به حسب



حال مخبران فرق می‌کند. وقتی - فرض کنید - ده تن راستگو و ثقه که می‌فهمند چه می‌گویند، حدیث را نقل می‌کنند این قطعاً برای ما علم ایجاد می‌کند؛ ولی وقتی این افراد از کوچه و بازار باشند باید بیست تا سی تن باشند. پس احوال افراد هم در سرعت و حصول تواتر دخیل است. بنابراین، عدد ثابت نیست و حتی ممکن است به کمتر از بیست تن هم محقق شود. اینکه عرض کردم احمد بن صدیق غماری خاتمه المحدثین می‌گوید: عمل محدثان میانگین بین افراط و تفریط است، گفتند: حدیثی که از ده طریق «او ما قاربه» - بعضی جاها نه تا یازده تا - باشد این خودش محقق تواتر است و عمل بر این مستقر شده است؛ یعنی برای خروج از این افراط و تفریط است. اگر ده تن خبری را نقل کنند به طور عادی برای انسان قطع حاصل می‌شود؛ اولی می‌آید، دومی... و ظن قوی و قوی‌تر می‌شود تا به قطع و علم برسد. این در خارج هم ثابت شده است و امروزه کتاب‌هایی نوشته‌اند که در آن طبقات روات را جمع‌آوری کرده‌اند و معلوم شده قطعاً تواتر در بیش از این عدد است .

دکتر ضیائی: آیا در نظر متکلمان شیعه عمل بالارکان هم جزو ایمان است؟

در خصوص روایتی که حضرت عالی از امام رضا علیه السلام نقل کردید که «الایمان...» در

نظر متکلمان شیعه اختلاف است در اینکه ایمان با قلب است و به تصدیق با لسان هم نیازی ندارد. تقریباً بیشتر متکلمان شیعه از ابتدا تاکنون اعتقاد به این دارند که دو رکن در ایمان کافی است. اگر در ایمان «عمل بالارکان» جزو ایمان باشد ایمان کم و زیاد می‌شود. خوارج اعتقاد داشتند که اگر کسی گناه کبیره کند عمل به ارکان نکرده است و بنابراین، ایمانش زایل می‌شود. مرجئه هم - البته - همین اعتقاد را داشتند. ولی شیعه ایمان با قلب و تصدیق باللسان را کافی می‌داند و عمل با ارکان را جزو شروط ایمان نمی‌شمارد، و گرنه گناه صغیره و کبیره سبب خروج انسان از ایمان و موجب کفرش می‌شود. این همان چیزی است که خوارج می‌گویند. آیا این روایت با اجماع اعتقاد شیعه در میان متکلمان و محدثان سازگار است؟ البته «عمل بالارکان» در روایات ما هست و من قبول دارم، ولی متکلمان و فلاسفه ما این را قبول نکرده‌اند، به اعتبار لوازمی که دارد اگر «عمل بالارکان» صورت نگیرد فرد از ایمان خارج نمی‌شود، ایمانش هست، ولی فاسق است. لطفاً این را توضیح دهید.

آل مجدّد شیرازی

گرچه این بحث به فقه الحدیث برمی‌گردد، ولی چون حدیث مطرح شد، می‌خواهیم معنایش را بدانیم. این بحث از قدیم بوده است که اولاً، حقیقت ایمان چیست؟ در تعریف



«ایمان» اختلاف است. تعاریف متفاوت است. در اینجا، دو بحث مطرح است: یک بحث تحقق اصل ایمان است؛ یعنی اگر نباشد اصلاً ایمان محقق نمی‌شود. یک بحث هم شرط کمال آن است؛ مثل صلات؛ «لا صلاة الا بطهور». طهارت شرط واقعی نماز است؛ یعنی اگر کسی سهواً هم وضو نداشته باشد باید نمازش را اعاده کند، بخلاف جهر و اخفات. یا «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب». اما بعضی شرطها برای کمال است و نافی ماهیت نیست؛ مانند «لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد»؛ یعنی اگر کسی خانه‌اش کنار مسجد است و در خانه نماز بخواند نمازش صحیح است، اما کمال و فضل جماعت را ندارد. یا از این قبیل است: «لا صدقة و ذو رحم محتاج» اگر انسان به غیر ذی رحم صدقه بدهد زکاتش قبول است؟ بله، قبول است، اما کمالش این نیست.

در اینجا هم علما - حتی برخی از اهل سنت - می‌گویند: «الایمان یزید و ینقص» یا «لا یزید و لا ینقص» و جمهور شیعیان هم - اگر نگوئیم همه آنها - می‌گویند: «الایمان یزید و ینقص؛ یزید بالطاعات و ینقص بالمعاصی». این در کتابها آمده است. اما اینکه در حدیث سه رکن برای ایمان ذکر شده است، آیا از حدیث فهمیده می‌شود که اینها ارکان سه‌گانه ایمان هستند؟ یا - مثلاً - در بعضی روایات دارد که «الاسلام معرفة». در بعضی جاها هم آمده که ایمان با اسلام مرادف است. بله، در ظاهر چنین است. این در میان سلفی‌ها هم مطرح است. اینکه برخی را اهل ظاهر و اهل حدیث گفته‌اند به همین علت است. حتی اگر



کسی تهاوناً عمل نداشت، باز هم می‌توان به او گفت: مؤمن؟ این بحثی است که از قدیم بوده است. آیا ایمان با فسق، با ترک نماز، با ترک واجب جمع می‌شود؟ ما می‌گوییم: بله، قابل جمع است: مؤمن فاسق. اما برخی مثل خوارج قائل هستند به اینکه اصلاً چنین شخصی از ایمان و اسلام خارج می‌شود؛ چون اینها را رکن تحقق ایمان و اسلام می‌دانند. اگر پایه نباشد نمی‌توان بنایی بر آن قرارداد؛ اسلامی منعقد نشده محقق و مبتنی نیست. عمل یکی از سه پایهٔ دین است. این یک بحث است.

ولی در بین فریقین، هم شیعیان و هم جمهور اهل سنت - غیر از خوارج و اهل حدیث - گفته‌اند: عمل، نه شرط کمال است و نه شرط اصل ایمان. در این بین، «منزلة بین المنزلتین» معتزله به وجود آمد که آیا کسی که به حسب ظاهر شهادتین گفته، ولی عمل ندارد؛ نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد، نمی‌توان به او گفت: مؤمن و مسلمان، و نمی‌توان به او گفت: کافر. اینها به «منزلة بین المنزلتین» قائل شدند. این یک نزاع قدیمی است و یکی از ادلهٔ آنها همین بحث است. ولی عرض می‌کنم جمهور فریقین، چه شیعه و چه اهل سنت قائل‌اند که عمل شرط کمال است، نه شرط اصل ایمان. این بحث مفصلی دارد و مجال دیگری می‌طلبد. و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین.



